

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء

سال دهم، شماره ۱، ۱۳۹۲، پیاپی ۱۹

مقایسه تفسیری آیات خمس در تفاسیر فریقین

سید محمدجواد وزیری فرد^۱

الهام جعفرزاده^۲

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۵

تاریخ تصویب: ۹۰/۱۰/۱۷

چکیده

خمس، یکی از واجباتی است که مسلمانان در وجوب آن تردید ندارند؛ از این روی، منکران آن، منکر ضروری دین تلقی می‌شوند و مسلمان به‌شمار نمی‌روند. پس از عصر پیامبر (ص)، جز در همین دریافت مشترک اولیه، در مرحله‌های بعدی، اختلاف‌هایی میان فریقین بروز کرده است. در این مقاله، دیدگاه‌های مختلف دو فرقه امامیه و اهل تسنن را درباره خمس بررسی کرده و اختلاف در اصل خمس و متعلقات آن و نیز اختلاف در موارد مصرف خمس را تحلیل کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: خمس، غنیمت، فیه، ذوی القربی، ابن السبیل.

۱. استادیار دانشگاه قم vaziryfard@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و حقوق دانشگاه قم.

۱. بیان مسئله

خمس، حقی است که خداوند متعال برای پیامبر اسلام (ص) و ذریه آن حضرت تعیین کرده و بدین صورت، آنان را گرامی داشته است تا محتاج زکات نشوند. کسی که یک درهم از خمس را نپردازد، به آنان ظلم کرده و حقشان را غصب کرده است. از امام صادق (ع) روایت شده است:

خدا که جز او معبودی نیست، از آنجا که خوردن صدقه را بر ما حرام کرده، حکم خمس را برای ما نازل فرمود؛ بنابراین، صدقه بر ما حرام است و خمس، تکلیفی است که خدای تعالی آن را به نفع ما، بر مسلمانان واجب کرده و چون جنبه احترام دارد، خوردنش برای ما حلال است.

امام باقر (ع) نیز درباره این مسئله فرموده‌اند: «برای هیچ کس حلال نیست که با مالی که خمس در آن است، چیزی خریداری کند؛ مگر بعد از آنکه حق ما را به ما رسانده باشد». درباره خمس، آیات بسیاری نازل شده که از جمله آن‌ها می‌توان این موارد را نام برد: آیه ۴۱ سوره انفال؛ آیه ۲۶ سوره اسراء؛ آیه ۹۰ سوره نحل؛ آیه اول سوره انفال؛ آیه‌های ششم و هفتم سوره حشر. تفسیرهای هریک از دو فرقه درباره این آیات، سبب بروز اختلاف‌هایی در چگونگی عمل به این وظیفه مهم شده است.

۲. مفهوم‌شناسی

در این بخش، معانی لغوی و اصطلاحی برخی واژگان به کاررفته در این مقاله را بیان می‌کنیم.

۲-۱. غنیمت

در کتاب‌های لغت، برای این واژه، معنایی گسترده ذکر شده است: در لسان‌العرب آمده است که «غنم» یعنی دست‌رسی یافتن به چیزی بدون مشقت، و «غُنْم»، «غنیمت» و «مَغْنَم» به معنی «فیء» است (ابن منظور، ۱۳۸۸ق: ۱۲/ ۴۴۵)؛ در قاموس آمده است: «غنیمت» هم به معنی غنیمت جنگی است و هم به معنی فایده، و معنی اول، از مصادیق معنای دوم است؛ پس آن، یک معنی بیشتر ندارد و آن، هر فایده است (قرشی، ۱۳۸۷ش: ۵/ ۱۲۳)؛ در مفردات راغب نیز چنین آمده است که «غنیمت» از ریشه «غنم» به معنی گوسفند گرفته شده و سپس درباره هر چیزی به کار رفته است که انسان از

دشمن یا غیردشمن به دست می آورد (راغب اصفهانی، ۱۴۲۹ق: ۶۱۵)؛ قرطبی، مفسر معروف اهل تسنن گفته است: «"غنیمت" در لغت، خیری است که فرد یا جماعتی با کوشش به دست می آورند» (قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۸/ ۳)؛ فخر رازی نیز تصریح کرده است: «غنیمت، این است که انسان به چیزی دست یابد» (فخر رازی، بی تا: ۱۵/ ۱۶۴). همان گونه که از کتاب های لغت برمی آید، در ریشه لغوی «غنیمت»، عنوان جنگ و آنچه از دشمن به دست می آید، وجود ندارد و این کلمه، هر درآمدی را شامل می شود.

درباره معنای اصطلاحی «غنیمت»، طبرسی این تعریف را بیان کرده است: «مال و ثروتی که با پیکار، از کفرگرایان و تجاوزکاران به دست می آید و خدا آن را به همه مسلمانان بخشیده است» (طبرسی، ۱۴۳۱ق: ۲/ ۵۴۳)؛ فاضل مقداد گفته است: «"غنیمت" به معنای فایده ای است که به دست می آید و به معنای "نفل"، یعنی فایده می باشد» (جمال الدین المقداد، ۱۳۷۳ش: ۱/ ۲۴۸)؛ جواد کاظمی نیز در *مسالك الافهام* نوشته است:

ظاهر معنای "غنیمت"، چیزی است که از بلاد دشمن در حال جنگ گرفته می شود و آیات قبل و بعد از آن، چنین چیزی را تأیید می کند و اکثر مفسران، "غنیمت" را بر آن حمل کرده اند و از اقوال امامیه ظاهر می شود که آن ها غنیمت را بر مطلق فایده حمل کرده اند؛ اگرچه از بلاد دشمن در حال جنگ نباشد (کاظمی، ۱۳۶۵ش: ۲/ ۷۶).

علامه طباطبایی نیز گفته است: «"غنیمت" به معنای رسیدن به درآمد از راه تجارت یا صنعت و یا جنگ است» (طباطبایی، بی تا: ۹/ ۸۹).

مفسران شیعه «غنیمت» را مطلق درآمدهای شخص دانسته اند و در مقابل، مفسران اهل تسنن آن را اموالی تعریف کرده اند که در جنگ، از کافران گرفته می شود؛ مثلاً قرطبی در تفسیر خود ذیل آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...» نوشته است: «مراد از "غنیمت" در آیه، اموالی است که با قهر و غلبه در جنگ، به مردم می رسد؛ ولی باید توجه داشت که این قید، در معنای لغوی آن وجود ندارد؛ ولی در عرف شرع، این قید وارد شده است» (قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۸/ ۳)؛ فخر رازی معتقد است معنی شرعی «غنیمت»، همان غنایم جنگی است (فخر رازی، بی تا: ۱۵/ ۱۶۴)؛ شافعی نیز گفته است: «الغنیمه هی الموجف علیها بالخیل و الرکاب» (شافعی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۱۵۴) و محمد رشید رضا در *تفسیر المنار*،

«غنیمت» را چنین تعریف کرده است: «غنیمت در شرع، آن اموال منقولی است که مسلمانان در جنگ با کفار، از آن‌ها می‌گیرند» (محمد رشید رضا، ۱۳۴۹ق: ۴/۱۰).

۲-۲. فیء

«فیء» در لغت، از «فاء / یفیء» گرفته شده است. «فاء» معتل و از جمله کلماتی است که بر بازگشت دلالت می‌کند. «فیء» در لغت، به معنای سایه نیز آمده و همچنین به اموالی گفته شده است که از مشرکان گرفته می‌شود (ابن فارس، ۱۴۲۹ق: ۷۹۲).

«فیء» در اصطلاح، به آن دسته از اموال کافران گفته می‌شود که بدون جنگ نصیب مسلمانان شود. طبرسی پس از تعریف واژه «غنیمت» گفته است: «در برابر آن، واژه «فیء» است که بدون جنگ، از کفار، به دست جامعه اسلامی می‌افتد» (طبرسی، بی تا: ۲/ ۵۴۳)؛ فاضل مقداد نیز گفته است: «چیزی که بدون جنگ، از کفار گرفته شده باشد، «فیء» نام دارد» (جمال الدین المقداد، ۱۳۷۳ش: ۱/ ۲۴۸).

میان علمای اهل تسنن، درباره تعریف واژه «فیء»، اختلاف‌هایی جزئی دیده می‌شود: شافعی «فیء» را چنین تعریف کرده است: «الفیء هو ما لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب» (شافعی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۱۵۴)؛ محمدعلی صابونی هم نظر شافعی را تأیید کرده و گفته است: «الصَّحیحُ هو ما ذهب إلیه الشَّافعی» (صابونی، ۱۴۲۵ق: ۱/ ۴۳۱)؛ گروهی دیگر از علما از جمله سفیان ثوری و عطاء بن سائب نیز این نظر را پذیرفته‌اند (قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۸/ ۳). عده‌ای از علمای اهل تسنن در تعریف «فیء» گفته‌اند «فیء» اموال غیر منقول کافران است که نصیب مسلمانان می‌شود؛ مانند اراضی، عقارات و... . محمدعلی صابونی در کتاب آیات الاحکام، این قول را به مجاهد نسبت داده است (صابونی، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۴۳۱). ابن عربی نیز پس از ذکر اقوال مختلف و نسبت دادن این قول به مجاهد، آن را برگزیده و علت را چنین بیان کرده است که خداوند متعال «فیء» را درباره «قُری» ذکر کرده است. وی پس از ذکر قول شافعی، آن را رد کرده و گفته است: «امر، این چنین نیست؛ بلکه «فیء» عبارت است از هر چیزی از اموال که برای مسلمانان شود؛ خواه با جنگ و غلبه و خواه بدون آن نصیب مسلمانان شود» (ابن عربی، ۱۴۲۱ق: ۲/ ۳۳۹). برخی از آنان، از جمله قناده نیز معتقدند «فیء» همان «غنیمت»

است؛ ولی بیشتر علما این قول را ضعیف دانسته‌اند (قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۸/ ۳؛ ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۹/ ۱۱۷).

۳-۲. خمس

«خمس» در لغت، به معنای یک از پنج می‌باشد» (ابن فارس، ۱۴۲۹ق: ۳۱۲) و در اصطلاح فقهی، به یک پنجم دارایی افراد، پس از جدا کردن هزینه سال اطلاق می‌شود که باید در اختیار امام قرار گیرد تا در موارد مشخص صرف شود (دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، ۱۳۸۶ش: ۴۶).

۴-۲. ایجاف

«این واژه، مصدر است که فعل “أوجفتم” از آن گرفته شده است و وقتی در مورد حیوانات استعمال می‌شود، به معنای راندن حیوان به سرعت و به اجبار است» (طباطبایی، بی‌تا: ۱۹/ ۲۰۳). در تفسیر مجمع‌البیان، در تعریف این واژه در آیه مورد بحث آمده است: «آن به معنای راندن سریع مرکب و تاختن آن با جوش و خروش و ناراحتی است که همه چیز را سر راه خود پای مال و تباه می‌سازد» (طبرسی، بی‌تا: ۵/ ۲۵۶).

۵-۲. خیل

«خیل” به معنی “اسب‌ها” است و جمعی است که مفردی از جنس خود ندارد» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹: ۲۳/ ۵۰۲). راغب در مفردات گفته است: «خیل» در اصل، از ماده «خیال»، به معنی پندار و تصورات ذهنی است و «خیل» یعنی تکبر و خودبرتربینی؛ زیرا از یک نوع تخیل فضیلت ناشی می‌شود و از آنجا که وقتی انسان بر اسب سوار می‌شود، معمولاً نوعی غرور احساس می‌کند، لفظ «خیل» بر اسب اطلاق شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۲۹ق: ۳۰۴).

۶-۲. رکاب

«رکاب” از ماده “رکوب” معمولاً به معنی شتران سواری می‌آید» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۲۳/ ۵۰۲).

۳. تفسیر آیات نازل شده درباره خمس

در این بخش، آیه‌های زیر را بررسی می‌کنیم:

۳-۱. آیه ۴۱ سوره انفال

خداوند متعال در این آیه شریفه فرموده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...»؛ یعنی «و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک‌پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و درراه‌ماندگان است...».

در این آیه، به صراحت، از خمس سخن گفته شده و از مسلمانان خواسته شده است هرگونه غنیمتی به دست آوردند، خمس آن را به خدا، رسول و خویشانش، یتیمان، فقیران و درراه‌ماندگان بدهند. در تفسیر این آیه، مسائلی بدین شرح مطرح می‌شود:

۳-۱-۱. آیا خمس فقط غنیمت‌های جنگی را شامل می‌شود؟

در این آیه، وجوب دادن خمس غنیمت بیان شده و مضمون آیه، دال بر آن است که هر غنیمتی به دست آید، خمس آن برای خدا، پیامبر، ذی‌القربی، یتیمان، مسکینان و درراه‌ماندگان است. چهارپنجم باقی‌مانده نیز برای غانمین خواهد بود. حال، این مسئله مطرح می‌شود که آیا یک‌پنجم مورد بحث، تنها غنائم جنگی را شامل می‌شود یا هرگونه بهره و درآمدی که نصیب انسان شود.

پاسخ این سؤال را تاحدی می‌توان از تفسیرهای فریقین درباره معنای لغوی، اصطلاحی و شرعی واژه «غنیمت» دریافت. در اینجا، برای روشن شدن بحث، برخی از این نظرها را بیان می‌کنیم:

الف) موارد تعلق خمس از دیدگاه شیعه:

محقق اردبیلی در کتاب *زبدہ/البیان* نوشته است:

نزد امامیه، خمس در هریک از امور هفتگانه، واجب است که آن عبارت است از: غنائم جنگی؛ سودهای حاصل از تجارت، زراعت و صناعات بعد از آنکه مخارج سالانه خانواده‌اش به‌طور متعارف و بدون اسراف و تبذیر بردارد؛ معادن، گنج‌ها و آنچه به واسطه غواصی، از دریا خارج می‌شود؛ مال حلالی که با حرام آمیخته شده باشد؛ در صورتی که مقدار و مالک آن

دانسته نشود؛ زمین‌های کافر ذمی؛ هنگامی که آن را از مسلمانی بخرد (محقق اردبیلی، ۱۳۷۸ش: ۱/ ۲۷۹).

مؤلف مسالک/الفهام نیز خمس را در این موارد هفتگانه، واجب دانسته و نوشته است:

وقد أدرجوا السبعة الأشياء التي أوجبوا فيها الخمس في ذلك، وهي غنيمَةُ دارالحرب و أرباح التِّجارات و الزَّراعات و الصَّناعات - بعد مَوْنَةِ السَّنَةِ له و لعياله على الوجه الأوسط و لا تقتير - و المعادن و الكنوز و ما يخرج بالغوص و الحلال المختلط بالحرام، مع جهل القدر و المالك، و ارض الذَّمِّي إذا اشتراها من مسلم (کاظمی، ۱۳۶۵ش: ۲/ ۷۹).

طبرسی نیز درباره این مسئله نوشته است:

به‌باور پیروان مذهب خاندان رسالت، خمس تنها در غنایم جنگی نیست؛ بلکه شامل هر نوع سود و بهره‌ای می‌شود که از راه کسب و کار و دادوستد نصیب انسان می‌گردد و نیز پرداخت یک‌پنجم از درآمد گنجه‌ها، معادن، غواصی‌ها و دیگر کارهای مفید و روا- که در کتاب‌های فقهی آمده- واجب است و دلیل آن را می‌توان از خود آیه شریفه نیز دریافت؛ چراکه در فرهنگ واژه‌شناسان، به همه این‌ها «غنیمت» گفته می‌شود و واژه «غنم» به‌مفهوم دست‌رسی به بهره و سود و نعمت و چیزی بدون رنج بسیار و نیز به‌معنای فزونی و اضافه‌شدن قیمت آمده است (طبرسی، بی‌تا: ۲/ ۵۴۴).

فاضل مقداد نیز معتقد است:

از نظر علمای شیعه، وجوب خمس در غنیمت، شامل همه موارد ذیل می‌گردد: سود و بهره غنیمت حاصل از تجارتات، زراعات و صناعات و فرورفتن زیر دریا و غیر آن، در صورتی که از خرج سالانه افزون شود، خمس دارد؛ در مال حلال مخلوط به حرام که شخص نتواند مالک و مقدار مال حرام را تشخیص دهد؛ زمینی را که کافر ذمی از مسلمانی خریداری نموده است و اموالی که از دارالحرب، یعنی بلاد دشمن، در حال جنگ به‌دست می‌آید؛ بنابراین، موضوع، عام است و شامل همه موارد مذکور می‌شود؛ زیرا همه آن‌ها فایده و نفع می‌باشد (جمال‌الدین مقداد، ۱۳۷۳ش: ۱/ ۲۴۹).

شایان ذکر است که امامیه درباره معدن و آنچه از طریق غواصی از دریا خارج شود، حدنصاب را شرط دانسته‌اند (مغنیه، ۱۴۲۷ق: ۱۸۶). از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن

حسین، از احمد بن محمد بن نصر، از محمد بن علی نقل شده است که از ابوالحسن (ع) درباره آنچه از دریا استخراج می‌شود؛ مانند مروارید، یاقوت، زبرجد و فلزات نقره و طلا، و اینکه چه مقدار از آن‌ها به عنوان خمس گرفته می‌شود، سؤال کردم؛ فرمودند: «اگر بهای آن به یک دینار رسید، خمس دارد» (بحرانی، ۱۴۲۸ق: ۳/ ۳۲۵، ح ۱۲).

برخی فقیهان خمس را درباره میراث هبه نیز لازم دانسته‌اند (محقق اردبیلی، ۱۴۲۱ق: ۱/ ۲۷۹ و ۲۸۰).

علامه طباطبایی معتقد است:

از ظاهر آیه برمی‌آید که تشریع در آن، مانند سایر تشریعات قرآنی، ابدی و دائمی است و نیز استفاده می‌شود که حکم موردنظر آیه، مربوط به هر چیزی است که غنیمت شمرده شود؛ هر چند غنیمت جنگی مأخوذ از کفار نباشد؛ مانند استفاده‌های کسبی و مرواریدهایی که با غوص، از دریا گرفته می‌شود و استخراج معادن و گنج. گویانکه مورد نزول آیه، غنیمت جنگی است؛ ولیکن مورد مخصّص نیست (طباطبایی، بی تا: ۹۱/ ۹).

با توجه به سخنان امامیه درباره این مسئله درمی‌یابیم همان گونه که ایشان «غنیمت» را به معنای هرنوع سود دانسته‌اند، وجوب خمس در غنیمت را نیز به غنیمت‌های جنگی، منحصر نمی‌دانند و معتقدند خمس درباره هرنوع بهره‌ای واجب است. در کافی، از امام صادق (ع) روایت شده است: «سوگند به خدا که غنیمت، نفع و سودرسانی روزبه‌روز است؛ یعنی استفاده مال از هر جهت که باشد، تنها مخصوص غنائم جنگی و دستاوردهای غنیمتی نیست» (فیض کاشانی، ۱۳۶۲ش: ۱/ ۶۶۷). از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن عمیر، از حسین بن عثمان، از سماعه نیز روایت شده است: «از ابوالحسن، درباره خمس پرسیدم؛ فرمودند: “در هر چیزی که مردم بهره می‌برند؛ چه کم باشد و چه زیاد”» (بحرانی، ۱۴۲۸ق: ۳/ ۳۲۳، ح ۵).

ب) موارد تعلق خمس و گستره زکات از دیدگاه اهل تسنن:

درمقابل قول امامیه، مذاهب اربعه تنها درباره غنیمت‌های جنگی اتفاق نظر دارند و در دیگر موارد، میان آن‌ها، اختلاف وجود دارد. درباره معدن و هر چیزی که قیمتی داشته باشد؛ مانند طلا، نقره، سرب، مس و...، هر چهار مذهب اهل سنت، با اندکی اختلاف نظر، خمس را لازم دانسته‌اند؛

بدین گونه که حنفیه معتقدند در معدن، نصاب شرط نیست و چه کم باشد، چه زیاد، خمس در آن واجب است؛ مالکیه، شافعیه و حنابله معتقدند اگر معدن به حد نصاب نرسد، خمس درباره آن، واجب نیست و هنگامی که به حد نصاب برسد، یک چهلیم، یعنی ۲٫۵ درصد زکات برایش واجب می شود. درباره گنج و آنچه زیر زمین مدفون است و نیز زمینی که اهلیش آن را رها کرده اند، هر چهار مذهب اهل سنت معتقدند خمس در گنج، واجب است و در آن، نصاب شرط نیست؛ پس خواه کم باشد و خواه زیاد، خمس درباره آن واجب است؛ امامیه هم معتقدند درباره وجوب خمس گنج، مانند معدن، نصاب شرط است.

هیچ کدام از مذاهب اربعه درباره آنچه از طریق غواصی، از دریا خارج شود؛ مانند لؤلؤ و مرجان، و درباره مازاد مخارج سالانه انسان و خانواده اش، و نیز هر نوع سودی که از طریق تجارت، صنعت، زراعت و... برای انسان حاصل شود، در مال حلال آمیخته به حرام، به وجوب خمس، معتقد نیستند؛ ولی امامیه در همه این موارد، خمس را واجب می دانند (مغنیه، ۱۴۲۷ق: ۱۸۶ تا ۱۸۸).

دقت در تعریف هایی که اهل تسنن از معنای شرعی واژه «غنیمت» به دست داده اند و در همین مقاله نیز برخی از آن ها را ذکر کردیم، نشان می دهد که دیدگاه خاص آنان درباره این مسئله، چندان دور از انتظار نیست.

البته هر چهار مذهب اهل سنت، مواردی را که زکات به آن ها تعلق می گیرد، گسترده تر دانسته اند؛ مثلاً درباره کالاهای تجاری و سود حاصل از آن، معدن و رکاز (گنج)، با اختلاف نظرهایی جزئی، زکات را واجب دانسته اند (جزیری، ۱۳۶۰ق: ۱/ ۵۲۰، ۵۳۰ تا ۵۳۲ و ۵۳۴ تا ۵۳۶)؛ در حالی که شیعه آن ها را مشمول خمس دانسته است.

(ج) نقد و نظر:

عموم ناشی از الفاظ موجود در آیه خمس، مثل «ما»، «من شیء» و به ویژه عبارت اخیر، و نبودن دلیل بر تخصیص موجب می شود هر منفعتی متعلق خمس باشد و این مسئله که آیات قبلی و بعدی، به جهاد مربوط اند، دلیل بر تخصیص خمس به غنیمت نیست؛ زیرا به طور قطع، مورد مخصص نیست؛ چنان که اهل سنت، زکات را از موارد نُه گانه، به چیزهایی دیگر مثل کالاهای

تجاری و سود حاصل از آن‌ها یا گنج و معدن تسری داده‌اند؛ شاید با این توجیه که روایت‌های مربوط به زکات، نمونه‌ها را بیان می‌کنند و از باب تمثیل یا الغای خصوصیت‌اند؛ نه از باب تحدید.

۲-۱-۳. مصارف خمس

دیدگاه علمای شیعه و اهل تسنن درباره چگونگی تقسیم خمس و افراد مستحق دریافت آن، متفاوت است. در اینجا، دیدگاه‌های هریک از آن‌ها را درباره این مسئله بیان می‌کنیم: علمای امامیه معتقدند خمس - همان گونه که در آیه تصریح شده است - به شش دسته تقسیم می‌شود؛

سه بخش آن، از آن خدا، پیامبر و خویشاوندان آن حضرت است. این سه سهم را به خود پیامبر (ص) یا امام معصوم (ع) که جانشین اوست، باید داد و سه بخش دیگر آن، از آن یتیمان، ینوایان و درراه‌ماندگان از خاندان پیامبر (ص) است و دیگران از آن بهره‌ای ندارند؛ چرا که خداوند صدقه را بر آنان ناروا ساخته است (طبرسی، بی‌تا: ۲/ ۵۴۳).

محقق اردبیلی معتقد است:

پس آن به شش سهم تقسیم می‌شود: سهم خدا، سهم رسول ایشان و همچنین سهم ذی‌القربی که پیامبر (ص) آن را هر گونه که مصلحت بداند، مصرف نمایند و در زمان نبود ایشان، برای امام جانشین وی و نصف دیگر برای مذکورین در آیه از بنی‌هاشم خواهد بود (محقق اردبیلی، ۱۴۲۱ق: ۱/ ۲۸۰).

علامه طباطبایی نیز نوشته است:

از ظاهر مصارفی که آیه برشمرده و می‌فرماید: «لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» برمی‌آید که مصارف خمس، منحصر در آن‌هاست و برای هریک از آن‌ها سهمی است؛ به این معنا که هر کدام در گرفتن سهم خود، مستقل می‌باشد؛ نه اینکه منظور از ذکر مصارف، از قبیل ذکر مثال باشد (طباطبایی، بی‌تا: ۹/ ۹۱).

در تهذیب، از یکی از دو امام (ع) نقل شده است که خمس خدا و رسول، برای امام است و خمس ذی‌القربی، به خویشاوندان رسول و امام تعلق دارد. مراد از «یتامی»، یتیمان آل رسول، و

«مساکین» و «ابن السبیل» از جمله آنان است و غیر آنان را شامل نمی‌شود (فیض کاشانی، ۱۳۶۲ش: ۱/ ۶۶۸).

مذاهب اربعه اهل تسنن درباره انواع خمس، اختلاف نظر دارند:

شافعیه و حنابله معتقدند خمس به پنج سهم تقسیم می‌شود: یک سهم برای رسول خدا که در جهت مصالح مسلمین مصرف می‌شود؛ یک سهم به ذی القربی داده می‌شود که آن‌ها کسانی هستند که از جهت پدری، منسوب به هاشم باشند و در آن‌ها، فرقی بین اغنیا و فقرای ایشان نیست؛ سه سهم دیگر به یتیمان، مساکین و درراه‌ماندگان داده می‌شود؛ خواه از بنی هاشم باشند یا از غیر آن‌ها (مغنیه، ۱۴۲۷ق: ۱۸۸).

حنفیه معتقدند خمس به سه سهم متعلق به یتیمان، مساکین و درراه‌ماندگان تقسیم می‌شود؛ زیرا سهم پیامبر (ص) با وفات ایشان از بین می‌رود؛ همان گونه که سهم خویشاوندان ایشان، با مرگشان مرتفع می‌شود (صابونی، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۴۳۳). مالکیه نیز معتقدند خمس به امام داده می‌شود تا آن را برحسب مصلحت مصرف کند (صابونی، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۴۳۳).

ابوالفتوح رازی بعد از بیان نظر مالکیه گفته است: «این دیدگاه به مذهب ما نزدیک است» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۹/ ۱۱۹)؛ به این صورت که سهم خدا و رسول و ذوی القربی در اختیار امام است تا هرطور صلاح می‌داند، آن را مصرف کند. سه سهم دیگر نیز با نظارت او، به یتیمان، ینوایان و درماندگان داده می‌شود؛ به‌ویژه که این سه گروه از بنی هاشم‌اند و امام معصوم از اهل بیت است، و اهل بیت، «أدري بما فی البیت»، و امام غیر معصوم هم امکان شناخت هاشمی از غیر هاشمی را بیش از دیگران دارد.

در تفسیر کشاف، نظرهای گوناگون درباره مصارف خمس، بدین صورت بیان شده است:

الف) از نظر ابوحنیفه، خمس در زمان رسول خدا (ص)، به پنج دسته تقسیم می‌شود؛ ولی بعد از آن حضرت، سهم ایشان و سهم ذی القربی ساقط می‌شود.

ب) به نظر شافعی، خمس به پنج دسته تقسیم می‌شود: سهمی برای رسول خدا (ص) که در جهت مصالح مسلمانان مصرف می‌شود؛ سهمی برای ذوی القربی، چه غنی باشند و چه فقیر؛ بقیه نیز برای سه گروه باقی‌مانده است.

ج) به عقیده مالک بن انس، خمس به امام واگذار می‌شود تا طبق نظر خود، آن را مصرف کند.
 د) از نظر ابوالعالیه، خمس به شش دسته تقسیم می‌شود و سهم خداوند متعال از آن، برای مصارف کعبه هزینه می‌شود. در مذهب مالک بن انس و ابن عباس نیز خمس به شش بخش تقسیم می‌شود.

ابوبکر خمس را به سه دسته تقسیم کرده و خلیفه‌های بعد از او نیز درباره این مسئله، از وی پیروی کردند. روایت شده است که ابوبکر بنی‌هاشم را از خمس منع کرد (زمخشری، ۲۰۰۶م: ۲/ ۲۱۴ و ۲۱۵).

درباره این مسائل که منظور از سهم خدا چیست، سهم پیامبر (ص) پس از وفات ایشان چه خواهد شد، ذی‌القربی چه کسانی هستند و مراد از سه گروه دیگر چیست، اختلاف نظرهایی وجود دارد که منشأ اختلاف واقع شده است. در مباحث پیشین، از این اختلاف‌ها سخن گفته‌ایم؛ اما در اینجا، نظرهای هر فرقه را درباره این مسائل، به صورت جداگانه بیان می‌کنیم:

۳-۱-۳. سهم‌الله

علمای شیعه معتقدند سهم خداوند متعال- همان گونه که در این آیه تصریح شده- مستقل است و در اختیار رسول اکرم (ص) قرار داده می‌شود تا آن را در هر راهی که موجب قرب خدا شود و براساس مصالح موردنظر آن حضرت، اعم از مصالح مسلمانان یا جامعه مصرف کند. در تفسیر مجمع‌البیان آمده است:

طبری از گروهی، از جمله از حضرت سجاد و امام باقر (ع) آورده است که سهم خداوند از این مال، برای کعبه و آبادانی آن، و باقی این مال از آن کسانی است که در این آیه مبارکه، از آنان سخن رفته است (طبرسی، بی تا: ۲/ ۵۴۴).

جواد کاظمی نیز معتقد است: «سهم خدا به امر امام مسلمین به مصرف می‌رسد» (کاظمی، ۱۳۶۵ش: ۲/ ۸۲). وی با بیان سندی از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان نقل کرده که از زکریا بن مالک جعفری روایت شده است: از امام صادق (ع) درباره این سخن خداوند متعال سؤال شد که «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...»؛ آن

حضرت فرمودند: «اما درباره خمس خدای - عزّ و جلّ - باید گفت که پیامبر (ص) اختیار دارد که آن را در راه خدا خرج کند...» (بحرانی، ۱۴۲۸ق: ۳/ ۳۲۸، ح ۳۲).

ابوالفتح رازی از ابوالعالمیه، از جمله تابعین نقل کرده است که سهم خدا برای مصارف کعبه است. وی آن را چنین تأویل کرده است: «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ»؛ یعنی «لبیت الله» که مضاف در آن حذف شده است (ابوالفتح رازی، ۱۳۷۸ش: ۹/ ۱۱۹). مؤلف تفسیر المنار نیز معتقد است خمسی که برای خداست، در راه مصالح عمومی دین، مانند دعوت به اسلام، ساختن کعبه و پوشش آن، و اقامه شعائر الهی مصرف می شود (محمد رشید رضا، ۱۳۴۹ق: ۷/ ۱۰).

در مقابل، بیشتر علمای اهل تسنن معتقدند آغازشدن تقسیم خمس با نام خداوند متعال، به منظور تبرک جستن به نام اوست و این واقعیت را نشان می دهد که هر کاری باید به منظور تقرّب به خدا انجام شود؛ و گرنه تمام هستی و هر چه در آن قرار دارد، از آن اوست و بنابراین، ذات غنی او به خمس نیازی ندارد.

شافعی پس از تقسیم خمس به پنج بخش گفته است «لِلَّهِ» آغازگر کلام است و هر چیزی برای خداست (شافعی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۱۵۷).

علمای اهل تسنن در پاسخ امامیه که سهم خدا را مستقل به شمار می آورند، گفته اند: «مقصود از «لِلَّهِ» اثبات نصیبی برای خداوند نیست؛ زیرا اشیا همگی ملک خداوند است و مالکیت برای اوست؛ بلکه مقصود، آن است که کلام به جهت بزرگداشت و تعظیم مقام ایشان با یاد خدا آغاز گردد» (فخر رازی، بی تا: ۱۵/ ۱۶۶).

ابن عربی معتقد است درباره سهم الله دو نظر وجود دارد: نخست آنکه سهم خدا و سهم رسول (ص) یکی است، کلام با نام «الله» شروع شده و دنیا، آخرت و همه مخلوقات از آن خداست؛ نظر دوم که وی آن را به صورت ضعیف بیان کرده، روایتی از ابی العالیه ریاحی است که در آن، سهم خدا برای کعبه تعیین شده است (ابن عربی، ۱۴۲۱ق: ۲/ ۳۴۰). ابن ابی شیبّه، ابن منذر و ابن ابی حاتم از عطا نقل کرده اند: سهم خدا و رسول، یکی است و پیامبر (ص) آن را در آنچه مورد رضای خدا باشد، مصرف می کند (سیوطی، ۱۴۰۴ق: ۳/ ۱۸۵).

۴-۱-۳. سهم پیامبر (ص)

طبرسی گفته است: «یک پنجم خمس، از آن پیامبر گرامی (ص) است که آن را در راه اداره زندگی خویش هزینه نماید و اگر چیزی ماند، آن را برای تهیه سلاح و سازمان دهی ارتش اسلامی صرف کند» (طبرسی، بی تا: ۲/ ۵۴۴).

در تفسیر المنار آمده است: «سهمی برای رسول خداست تا در جهت مخارج سالانه زندگی خود و زنان، به مقداری که کفایت کند، صرف نماید» (محمد رشید رضا، ۱۳۴۹ق: ۱۰/ ۷).

امامیه معتقدند سهم رسول بعد از حیات ایشان، به امام واگذار می شود و امام آن را در هر راهی که صلاح ببیند، مصرف می کند (جمال الدین مقداد، ۱۳۷۳ش: ۱/ ۲۵۰). از سعد بن عبدالله، از احمد بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش، از عبدالله بن بکیر، از بعضی از یارانش، از یکی از دو امام (ع) روایت شده است که درباره آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...» فرمودند: «...خمس پیامبر (ص) برای امام است...» (طوسی، ۱۳۷۶ش: ۴/ ۱۶۲، ح ۳۶۱).

شافعیان نیز معتقدند سهم رسول خدا (ص) در همان مواردی از مصالح مسلمانان هزینه می شود که خود آن حضرت مصرف می کرد (مغنیه، ۱۴۲۷ق: ۱۸۸) و در راه تهیه سلاح و سازمان دهی سپاه اسلام به کار می رود (طبرسی، بی تا: ۲/ ۵۴۴). مالکیان نیز گفته اند این سهم به امام می رسد تا بر حسب مصلحت، آن را مصرف کند (مغنیه، ۱۴۲۷ق: ۱۸۸).

در میان اهل تسنن، حنفیان معتقدند سهم پیامبر (ص) پس از رحلت ایشان ساقط می شود (صابونی، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۴۳۳).

۵-۱-۳. سهم ذی القربی

فاضل مقداد معتقد است: «مقصود از “ذی القربی” امام است» (جمال الدین مقداد، ۱۳۷۳ش: ۱/ ۲۵۱). در تفسیر نمونه نیز آمده است که منظور از “ذی القربی”، همه خویشاوندان پیامبر نیست؛ بلکه امامان اهل بیت (ع) مورد نظرند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۷/ ۱۷۴). طبرسی گفته است:

در این مورد، اختلاف نظر است: به باور ابن عباس، منظور از نزدیکان پیامبر، بنی هاشم، از فرزندان عبدالمطلب می باشند که دیدگاه ما نیز همین گونه است؛ اما به باور برخی از جمله شافعی، منظور، فرزندان هاشم بن عبدمناف و فرزندان مطلب بن عبدمناف می باشند که از پیامبر گرامی (ص) نیز این گونه آورده اند (طبرسی، بی تا: ۲/ ۵۴۴).

شافعی در کتاب احکام القرآن، ذی القربی را بنی هاشم و بنی مطلب دانسته و به روایتی از جابر بن مطعم بدین شرح استناد کرده است که «همانا بنی هاشم و بنی مطلب، چیزی واحدند» (شافعی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۱۵۸). احمد، ابو ثور، مجاهد، قتاده، ابن جریح، مسلم بن خالد و نسایی، از علمای اهل تسنن نیز بر این باورند. نسایی معتقد است این سهم، بین غنی و فقیر بنی هاشم و بنی - مطلب قسمت می شود (قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۸/ ۱۰).

فخر رازی نیز در بیان مراد از «ذی القربی»، اختلاف نظرها را ذکر کرده است؛ اما قول شافعی را به صورت پررنگ تر آورده و نوشته است:

اختلفوا فی ذوی القربی: قيل: «هم بنو هاشم» و قال الشافعی - رحمه الله: «هم بنو هاشم و بنوالمطلب» و احتج بالخبر الذی رویناه. و قيل: «آل علی و جعفر و عقیل و آل عباس و ولد الحرث بن عبدالمطلب» و هو قول ابی حنیفه (فخر رازی، بی تا: ۱۵/ ۱۶۶).

اما وی برخلاف شافعی، نسایی و دیگران که در واژه «ذی القربی»، بین فقیر و غنی فرقی قائل نشده اند، گفته است: «نزد من، صحیح، آن است که فقط بین فقیران آن ها قسمت می شود» (قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۸/ ۱۰).

به باور برخی علمای اهل سنت، سهم پیامبر (ص) و نزدیکانش، با رحلت آن حضرت تمام شده است (طبرسی، بی تا: ۲/ ۵۴۴)؛ اما امامیه معتقدند «پس از رسول (ص)، سه سهم - که سهم خدا و رسول و ذی القربی است - خاص امام که نایب مقام پیامبر است، می باشد و پس از امام و در زمان غیبت، برای جانشین ایشان خواهد بود» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۹/ ۱۱۹).

در تفسیر نمونه هم آمده است:

سهم خدا، سهم پیامبر و سهم ذی القربی، هر سه متعلق به رهبر حکومت اسلامی است. او زندگی ساده خود را از آن اداره می کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام

رهبری امت است، مصرف خواهد نمود؛ یعنی درحقیقت، در نیازهای جامعه و مردم (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۷/ ۱۷۴).

۶-۱-۳. سهم یتیمان، مساکین و ابن السبیل

منظور از این سه گروه، تنها ایتام، مساکین و ابناء السبیل بنی هاشم و سادات است؛ اگرچه ظاهر آیه، مطلق است و قیدی در آن دیده نمی‌شود. دلیل این تقیید، روایت‌های زیادی است که در تفسیر آیه، از طریق اهل بیت وارد شده است؛ همان گونه که بسیاری از احکام در متن قرآن، به طور مطلق آمده است؛ ولی شرایط و قیود آن، به وسیله سنت بیان شده است؛ به علاوه، با توجه به آنکه به طور مسلم، زکات بر نیازمندان بنی هاشم، حرام است، نیازهای آن‌ها باید از طریق دیگری تأمین شود. این مسئله، خود قرینه‌ای است برای اینکه منظور از آیه مورد بحث، خصوص نیازمندان بنی هاشم است؛ بنابراین، در احادیث می‌خوانیم که امام صادق (ع) فرموده‌اند: «هنگامی که زکات را بر ما حرام کرد، خمس را برای ما قرار داد؛ بنابراین، زکات بر ما حرام است و خمس، حلال» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۷/ ۱۷۴ و ۱۷۵)؛ همچنین «از امام علی (ع) نقل شده است که از ایشان سؤال شد: خداوند می‌فرماید: “و الیتامی و المساکین”؛ در جواب فرمودند: “یتیمان ما و مساکین ما”» (طبری، ۱۴۲۰ق: ۱۰/ ۱۲). از سعد بن عبدالله، از احمد بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش، از عبدالله بن بکیر، از بعضی از یارانش، از یکی از دو امام (ع) روایت شده است که درباره آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَ لِلرَّسُولِ...» فرمودند: «... و یتیمان، یعنی یتیمان پیامبر (ص) و مساکین آنان و درراه‌ماندگان آنان است. این اموال به دیگران پرداخت نمی‌شود» (طوسی، ۱۴۱۷ق: ۴/ ۱۶۲، ح ۳۶۱). در روایتی دیگر، علی بن حسن بن فضال، از محمد بن اسماعیل زعفرانی، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذنیه، از ابان بن ابو عیاش، از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده است که گفت: «از امیر مؤمنان (ع) سخنان زیادی شنیدم؛ سپس درباره علت اینکه مراد از یتیمان، مساکین و ابناء السبیل در آیه خمس، خاندان پیامبر (ص) است، گفته است: «حضرت فرمودند: زیرا خداوند بهره‌ای از صدقه برای ما قرار نداده است. خدا پیامبرش (ص) و ما را بزرگ‌تر از این دانسته است که از چرک دست مردم (صدقه) طعام بخوریم» (طوسی، ۱۴۱۷ق: ۱۶۳/ ح ۳۶۲).

ابوالفتوح رازی گفته است:

ایشان فرزندان علی، عباس، جعفر و عقیل می‌باشند و از فرزندان عبدالمطلب فقط فرزندان هاشم را شامل می‌شود و نزد بیشتر علما، مطلبه از اولاد عبدمناف از نزدیکان اهل بیت (ع) را از خمس، چیزی نیست (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۹/۱۱۹).

شافعی معتقد است: «ایشان نیز با بنی‌هاشم در این باب قسمت می‌گیرند» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۹/۱۱۹).

گروهی نیز معتقدند این سه سهم درواقع، از آن همه مردم است و باید برای هرکس به اندازه نیازش هزینه شود (طبرسی، بی تا: ۲/۵۴۴).

۲-۳. آیه ۲۶ سورة اسراء

در این آیه شریفه، خداوند متعال فرموده است: «وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ...»؛ یعنی: و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و درراه مانده را [دستگیری کن]... از جمله آیاتی که در باب خمس، به آن استناد شده، آیه ۲۶ سورة اسراء است. درباره این آیه، روایت‌هایی نیز از ائمه هدی رسیده است.

کلمه «ذی‌القربی» به معنی بستگان و خویشاوندان است؛ ولی برسر این مسئله که منظور از «ذی‌القربی» در این آیه، همه خویشاوندان است یا اینکه تنها خویشاوندان پیامبر (ص) موردنظرند، میان مفسران، اختلاف نظر وجود دارد. در حالت اول، ابن عباس و حسن معتقدند مخاطب آیه، همه مؤمنان و مسلمانانند و پرداختن حق خویشاوندان به آن‌ها موردنظر است (طبرسی، بی تا: ۳/۴۱۱)؛ در حالت دوم، مخاطب آیه، پیامبر (ص) است و پرداختن حق بستگان پیامبر (ص) به آن‌ها موردنظر است؛ مانند خمس غنایم و دیگر اشیایی که خمس به آن‌ها تعلق می‌گیرد. سدی معتقد است «منظور، دادن حقوق نزدیکان پیامبر (ص) است» (طبرسی، بی تا: ۳/۴۱۱). در مباحث گذشته، درباره مصداق‌های نزدیکان پیامبر ازدیدگاه فریقین، به طور مفصل سخن گفته‌ایم و در اینجا، برخی روایت‌هایی را که در این زمینه، ازسوی دو فرقه وارد شده است، بررسی می‌کنیم.

در تفسیرها و روایت‌های وارد شده از سوی اصحاب امامیه، «ذوی القربی» عبارت از خویشاوندان و نزدیکان پیامبر (ص) دانسته شده است. عیّاشی در تفسیرش، از عبدالرحمان، از امام صادق (ع) روایت کرده است که

وقتی آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...» نازل شد، رسول خدا (ص) فرمود: «ای جبرئیل! مسکین را می‌شناسم؛ اما ذوی القربی چه کسانی هستند؟» گفت: «آنها نزدیکان و خویشاوندان تو هستند؛ سپس پیامبر (ص) حسن، حسین (ع) و فاطمه (س) را فراخواند و به آنها فرمود: «خداوند به من امر کرده از اموالی که بدون جنگ به من بخشیده است، به شما بدهم و من فدک را به شما می‌دهم» (عیّاشی، ۱۴۳۱ق: ۲/ ۳۱۰، ح ۴۶).

در کافی نیز از امام صادق (ع) روایت شده است که آن حضرت در گفتگو با مهدی عباسی فرمود:

هنگامی که فدک و سرزمین‌های اطراف آن، بدون جنگ و جدل، به دست رسول خدا (ص) فتح شد، خداوند آیه شریفه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...» را بر پیامبر (ص) نازل فرمود؛ اما رسول خدا (ص) نمی‌دانستند مراد از ذالقربی چه کسانی می‌باشند؛ لذا به جبرئیل مراجعه کرد و جبرئیل از خداوند، مصادیق آن را درخواست نمود؛ پس خداوند بر او وحی فرستاد به اینکه فدک را به فاطمه واگذار نما؛ لذا رسول خدا (ص) فاطمه (س) را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «خداوند مرا مأمور نموده است که فدک را به تو واگذار نمایم؛ فاطمه (س) فرمود: «من نیز آن را از خداوند و شما پذیرفتم» (کلینی، ۱۳۸۸ش: ۱/ ۵۴۳، ح ۵).

در عیون اخبار الرضا، روایت شده است که امام رضا (ع) هنگام گفتگو با مأمون، در استدلال به فرق میان عترت پیامبر (ص) و امت ایشان فرمود:

اما دلیل پنجم، آیه شریفه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ...» می‌باشد و این، خصوصیتی است که خداوند متعال مختص اهل بیت (ع) قرار داد و به این وسیله، آنان را بر امت پیامبر (ص) ترجیح داد و هنگامی که آیه شریفه نازل شد، رسول خدا (ص) فرمود: «فاطمه را بگویند نزد من بیایدا!» و فاطمه (س) به محضر پیامبر (ص) رسید؛ آن حضرت فرمود: «ای فاطمه! این سرزمین فدک که بدون جنگ و لشکرکشی به دست آمده است، حق من است و هیچ کس از مسلمانان از آن، سهمی ندارد و من آن را برای تو قرار دادم؛ چون خداوند مرا امر

نموده است که آن را به تو واگذار نمایم؛ پس آن را از من بگیر که این، برای تو و فرزندان تو است» (ابن بابویه قمی، ۱۳۷۸ ش: ۱/ ۲۱۱).

مفسران شیعه حتی واژه‌های «مسکین» و «ابن السبیل» در این آیه را نیز مساکن و ابناء السبیل از خاندان پیامبر (ص) دانسته‌اند. علی بن ابراهیم درباره «وَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ...» نقل کرده است:

منظور از «ذا القربی»، خویشاوندی رسول خدا (ص) است و درباره فاطمه (س) نازل شده است؛ لذا پیامبر (ص) فدک را به او داد. «مسکین» نیز یعنی درماندگان فرزندان فاطمه (س) و «ابناء السبیل» یعنی درراه‌ماندگان آل محمد (ص) و فرزندان فاطمه (س) (قمی، ۱۳۸۷ ق: ۲/ ۱۸).

در تفسیر صافی نیز ذیل این آیه روایت شده است که منظور از «مسکین»، فرزندان فاطمه (س) و منظور از «ابن السبیل»، اولاد آل محمد (ص) و ذریه فاطمه (س) است (فیض کاشانی، ۱۳۶۲ ش: ۱/ ۹۶۵).

درمقابل، مفسران اهل سنت، «ذا القربی» را به طور عام معنا کرده و معتقدند در این آیه، مراد از آن، همه خویشاوندان است؛ نه خصوص خویشاوندان پیامبر (ص). براساس این دیدگاه، «وَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ...» یعنی صلۀ رحم، حسن معاشرت و نیکی به خویشاوندان. ابوحنفه گفته است: «حق خویشاوندان هنگامی که فقیر باشند که باید به آن‌ها انفاق کرد و این قول که مراد از «ذی القربی»، اقارب پیامبر (ص) باشد را به صورت قول ضعیف آورده است» (بیضاوی، ۱۴۲۹ ق: ۳/ ۴۴۱).

مؤلف تفسیر نمونه بین این دو دسته از روایت‌ها جمع کرده و گفته است:

این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند و همه موظف‌اند حق ذی القربی را بپردازند. پیامبر (ص) هم که رهبر جامعه اسلامی است، موظف است به این وظیفه الهی عمل کند. درحقیقت، اهل بیت پیامبر (ص) از روشن‌ترین مصداق‌های «ذی القربی» و شخص پیامبر (ص) از روشن‌ترین افراد مخاطب به این آیه است؛ به همین دلیل، پیامبر (ص) حق ذی القربی را که خمس و همچنین

فدک و مانند آن بود، به آن‌ها بخشید؛ چراکه گرفتن زکات که درواقع، از اموال عمومی محسوب می‌شد، برای آن‌ها ممنوع بود (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۱۲/۹۵).

الف) نقد و نظر:

ظاهراً اختلاف اهل سنت و حذف بعضی موارد مصرف خمس، هیچ دلیل روشنی ندارد. بعداز اینکه به نص کتاب خدا، خمس به شش سهم تقسیم شد، برای حذف هریک از این اقسام، دلیلی لازم است که قابلیت تخصیص نص یا تفسیر آیه را داشته باشد. ظاهراً چنین دلیلی وجود ندارد؛ همچنین این مسئله که سهم پیامبر (ص) با وفات ایشان از بین می‌رود، ظاهراً در گرایش‌های سیاسی ریشه دارد و اختصاص سهم خداوند متعال به خانه کعبه نیز علاوه بر احتمال سیاسی بودن، به جمود و تمسک عوامانه به الفاظ، بیشتر شبیه است تا درک عمیق از فلسفه اقتصادی احکام مالی اسلام. دوگانگی در تفسیر، آنجا بیشتر خودنمایی می‌کند که سهم‌الله به خانه کعبه منحصر می‌شود؛ ولی «ذالقربی» - که بلافاصله بعداز «رسول» ذکر شده و دست کم بیانگر آن است که ذالقربی رسول نسبت به دیگر ذوی‌القربی اولویت دارند - از ذوی‌القربی پیامبر منصرف و به عموم ذوی‌القربی تفسیر می‌شود. این عموم در عموم خود، تخصیص بی‌دلیل و خروج ذوی‌القربی پیامبر (ص) را دربر دارد.

۳-۳. آیه نود سوره نحل

در این آیه شریفه، خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى...»؛ یعنی: درحقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد.

در تفسیرهای نقل شده از ائمه اطهار آمده است که مراد از «ذی‌القربی»، امام از خویشاوندان رسول‌الله است و «ایتاء» یعنی دادن خمس که خداوند متعال، آن را واجب کرده و فرموده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (قرآن، انفال: ۴۱)؛ یعنی: بدانید که آنچه سود از هر چیزی می‌برید، به درستی که خمس آن، برای خدا و رسول و ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و درراه‌مندگان است (طباطبایی، بی‌تا: ۱۲/۳۳۲؛ ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۱۲/۸۴). درتفسیر این آیه نیز تفاوت‌هایی میان فریقین دیده می‌شود:

شیخ طوسی معتقد است:

در مورد ذی القربی، دو احتمال است: اول آنکه مراد، صله ارحام است که در این معنا، عام و در بین همه مردم می باشد، و احتمال دوم آنکه امر به صله خویشاوندان پیامبر (ص) است و آنان همان کسانی هستند که خداوند در آیه «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى» اراده کرده است (طوسی، ۱۴۳۱ق: ۶/ ۳۷۸).

همان گونه که در تفسیر آیه قبل دیدیم، در اینجا هم اهل سنت، احتمال اول را برگزیده و «إِيتَاء ذی القربی» را به معنای امر به صله ارحام (ابن کثیر، ۱۴۲۸ق: ۲/ ۱۰۴۲) و عطا کردن آنچه خویشاوندان به آن احتیاج دارند، دانسته اند. هدف از این تخصیص بعد از عموم، مبالغه است (بیضاوی، ۱۴۲۹ق: ۳/ ۴۱۶). فقیهان امامیه احتمال دوم را برگزیده اند: سعد از امام محمد باقر (ع)، درباره آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» روایت کرده است که فرمود:

ای سعد! «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» و آن درباره حضرت محمد (ص) است، «وَالْإِحْسَانِ» درباره علی (ع) و «وَأِيتَاء ذی القربی» که خویشاوندان و نزدیکان ما هستند و خداوند بندگان را به دوستی با ما و دادن حق ما امر می کند (عیاشی، ۱۴۳۱ق: ۲/ ۲۸۸، ح ۵۹).

در مباحث گذشته درباره نظایر این آیه، مطالب مربوط به آن را بیان کرده ایم.

۳-۴. آیه اول سورة انفال

در این آیه شریفه، خداوند متعال فرموده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...»؛ یعنی: [ای پیامبر!] از تو درباره غنایم جنگی می پرسند. بگو غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد.... در اینجا، نکاتی را درباره این آیه بررسی می کنیم.

۳-۴-۱. شأن نزول آیه

از ابن عباس روایت شده است که پیامبر (ص) در روز جنگ بدر، برای تشویق جهادگران، جایزه هایی تعیین کردند و فرمودند: «هرکس کسی را بکشد، برای او چنین باشد و هرکس فردی را اسیر کند، برایش چنین خواهد بود؛» اما افراد سال خورده زیر پرچم ها ماندند و جوانان در رفتن به میدان

جنگ و گرفتن غنایم شتاب کردند. پس از پایان جنگ، پیرمردان به جوانان گفتند: «ما هم با شما شریکیم؛ زیرا ما تکیه‌گاه و پشتوانه‌ای برای شما بودیم و اگر برای شما مشکلی پیش می‌آمد، حتماً به‌سوی ما می‌آمدید»؛ سپس نزاع درگرفت و این آیه نازل شد که: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ...»؛ بدین صورت، خداوند متعال غنایم را به پیغمبر (ص) اختصاص داد و پیغمبر هم آن را به طور مساوی، بین آن‌ها تقسیم کرد (صابونی، ۱۴۲۵ق: ۱/ ۴۱۷). سعد بن ابی وقاص گفته است:

این آیه درباره‌ی من نازل شده و سبب آن، چنین است که در جنگ بدر، برادرم، عمیر را کشتند و من نیز سعید بن عاص بن امیه را کشتم و شمشیر او را - که بسیار گران‌قیمت بود و «ذوالکثیفه» نام داشت - برداشتم و نزد پیامبر (ص) آوردم و گفتم: «یا رسول‌الله! این شمشیر را به من بده! زیرا من صاحب آن را کشتم». پیامبر (ص) فرمودند: «این‌ها نه برای من است و نه برای تو». من شمشیر را در میان غنایم قرار دادم؛ ولی بسیار ناراحت شدم؛ گفتم شاید این شمشیر نصیب کسی شود که به‌اندازه‌ی من تلاش نکرده باشد. خداوند این آیه را نازل کرد و پیامبر (ص) نیز غنایم را تقسیم کردند و رسول خدا (ص) آن شمشیر را که به ایشان رسید، به من بخشید (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۹/ ۵۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق: ۳/ ۱۵۸).

۲-۳. آیا آیه مورد بحث نسخ شده است؟

درباره‌ی این مسئله نیز بین مفسران، اختلاف نظری بدین شرح وجود دارد که آیا این آیه با آیه ۴۱ سوره انفال، به‌نام آیه خمس نسخ شده است یا نه.

علمای شیعه معتقدند این آیه نسخ نشده و این قول، حق است (جمال‌الدین مقداد، ۱۳۷۳ش: ۱/ ۲۵۴)؛ زیرا نسخ به دلیل نیاز دارد و چیزی نیست که دلیل بر نسخ او باشد؛ دیگر آنکه میان این آیه و آیه خمس، منافاتی وجود ندارد؛ حال آنکه نسخ در صورتی اتفاق می‌افتد که بین ناسخ و منسوخ، مغایرت باشد و نتوان میان آن‌ها جمع کرد (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۹/ ۶۰؛ طوسی، ۱۴۳۱ق: ۵/ ۶۶). امام فخر رازی، از علمای اهل تسنن نیز معتقد است این آیه نسخ نشده است؛ زیرا اولاً سخن خداوند متعال، یعنی «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرُّسُولِ» بیانگر آن است که انفال برای خدا و رسول است و این حکم باقی می‌ماند و ممکن نیست منسوخ شده باشد تا بر این مسئله دلالت کند که چهارپنجم از انفال هم برای غانمین باشد؛ دوم آنکه آیه خمس بیانگر آن است که از غنیمت، سهمی برای

غانمین خواهد بود؛ در حالی که در این آیه، «انفال» به غنائیم تفسیر نشده است (فخر رازی، بی تا: ۱۱۶/۱۵). محمد علی سائیس نیز گفته است:

این آیه، محکم است و چیزی آن را نسخ نکرده است. این آیه حکم غنائیم را به صورت اجمالی بیان می کند و سپس آیه دوم (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...) وارد می شود و این اجمال را توضیح می دهد که این قول، راجح است و اینکه برخی گفته اند: «این آیه با آیه» «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...» منسوخ شده است»، قول ضعیفی است و صحیح، آن است که ذکر کردیم و هیچ نسخی در آیه نشده است و آیه دوم، بیانی برای اجمال مذکور است (سائیس، ۱۴۱۷ق: ۶؛ صابونی، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۴۲۲ و ۴۲۳).

درمقابل، گروهی از اهل تسنن بر این باورند که این آیه به وسیله آیه خمس نسخ شده و تنها یک پنجم آن برای خدا و پیامبر است؛ مثلاً جصاص معتقد است: «قول خداوند که می فرماید: «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»، اقتضا می کند که امر آن به پیامبر تفویض شود تا ایشان آن را به هر کس که صلاح می بیند، ببخشد. بعد از احراز غنیمت، حکم نفل منسوخ می شود» (جصاص، بی تا: ۳/ ۶۰). ابن عربی نیز معتقد است حکم این آیه با آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...» نسخ شده است (ابن عربی، ۱۴۲۱ق: ۲/ ۳۱۹). مجاهد، عکرمه، سدی و ابن عباس نیز این آیه را منسوخ دانسته اند (فخر رازی، بی تا: ۱۱۶/۱۵) و در این زمینه، به روایت هایی استناد کرده اند؛ مثلاً ابو عبید و ابن منذر از ابن عباس درباره آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» نقل کرده اند که منظور از «انفال»، غنائیم است و سپس این آیه، توسط آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...» نسخ شده است؛ همچنین ابن ابی شیبّه، نحاس و ابو شیخ از مجاهد و عکرمه نقل کرده اند که «انفال» برای خدا و پیامبر (ص) بود تا اینکه آیه خمس (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ...) آن را نسخ کرد (سیوطی، ۱۴۰۴ق: ۳/ ۱۶۱).

الف) نقد و نظر:

این مسئله که آیه انفال توسط آیه خمس نسخ شده باشد، اولاً هیچ دلیلی ندارد و با توجه به اینکه اصل، عدم النسخ است، در چنین مواردی باید به اصل تمسک کرد؛ دوم آنکه نه موضوع دو آیه کاملاً بر هم منطبق است و نه بین محمول و حکم آنها، تباینی کلی برقرار است تا نسخ، توجیهی داشته باشد. به فرض احتمال عموم و خصوص درباره موضوع آیه یا اجمال و تفصیل در

حکم نیز نمی‌توان به نسخ تمسک کرد؛ بنابراین، جایی برای ادعای نسخ باقی نمی‌ماند؛ به‌ویژه که با قبول نسخ و بقای ابدی، موضوع آیه انفال، به‌قول کسانی که در آیه خمس، سهم پیامبر (ص) را با فوت ایشان، منتفی دانسته و سهم خدا را به کعبه اختصاص داده‌اند، اساس فلسفه اقتصاد اسلامی و احکام اقتصادی آن نادیده گرفته می‌شود و ثروت جامعه اسلامی به‌جای اینکه در راه تقویت و تشدید بنیان‌های اقتصادی جامعه و دست‌گیری از مسلمانان صرف شود، برای زرق و برق و زیور کعبه یا جاه‌طلبی و عیش و نوش حاکمان مسلط بر آن هزینه می‌شود.

۵-۳. آیه‌های ششم و هفتم سوره حشر

در این آیه‌ها، خداوند متعال فرموده است:

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ*

یعنی:

و آنچه را خدا از آنان به‌رسم غنیمت، عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب آن]، اسب یا شتری بر آن ناختید؛ ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد، چیره می‌گرداند و خدا بر هر کاری تواناست* آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر [او] و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است تا میان توانگران شما دست‌به‌دست نگردد و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است.

در آیه اول، خداوند متعال آن دسته از اموال کافران را که بدون جنگ نصیب مسلمانان می‌شود و مسلمانان برای به‌دست آوردن آن‌ها، نه اسبی تاختند و نه شتری (فیء)، به صورت کامل، خاص پیامبر (ص) قرار داده است تا ایشان آن اموال را براساس مصلحت و حکمت خویش، هرگونه بخواهند، صرف کنند؛ بنابراین، براساس این آیه، در همه مواردی که برای به‌دست آوردن غنیمت،

هیچ جنگی رخ ندهد، غنائم در میان جنگجویان تقسیم نمی‌شود و به طور کامل، در اختیار رئیس مسلمانان قرار می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۲۳/۵۰۳)؛ البته در روایت‌ها و تفسیرها آمده است که پیامبر (ص) آن اموال را بین مهاجرین تقسیم کردند. واقدی گفته است: «ابن‌وهب از مالک روایت می‌کند که آن حضرت چیزی از آن اموال را به انصار ندادند؛ مگر به سه نفر از آن‌ها؛ چراکه این سه تن تنگ‌دست و فقیر بودند» (قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۱۸/۹)؛ پس در این آیه، خداوند متعال ملکیت این گونه اموال را فقط برای پیامبر (ص) قرار داده و در آیه دوم فرموده است: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»؛ بنابراین، آنچه را خداوند متعال از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، ملک خداوند، پیغمبر (ص) و کسانی است که در آیه نام برده شده‌اند؛ همان طور که در آیه خمس خواندیم که خمس غنائم جنگی و به عقیده شیعه، خمس همه درآمدها برای افراد ذکر شده در آیه است.

از ظاهر این آیه برمی‌آید که می‌خواهد موارد مصرف فیء در آیه قبلی را بیان کند و فیء در آن آیه را که مخصوص فیء بنی‌نضیر بود، به همه فیء‌های دیگر عمومیت دهد و بفرماید حکم فیء، مخصوص فیء بنی‌نضیر نیست؛ بلکه همه فیء‌ها همین حکم را دارد (طباطبایی، بی‌تا: ۲۰۳/۱۹).

برخی مفسران گفته‌اند: «آیه دوم، بیان آیه اول است و به همین خاطر، آیه بعدی به آیه اولی عطف نشده است و اینکه آیه بعدی نحوه تقسیم اموال مذکور را بیان می‌کند» (جمال‌الدین مقداد، ۱۳۷۳ش: ۲۵۶/۱). در کتاب *مسالك الافهام*، این قول بدین صورت نقل شده است:

گفته شده که این آیه به ماقبل آن عطف نشده است؛ زیرا بیان برای قبلی می‌باشد و چیز جداگانه‌ای نیست و در آن روشن می‌کند که آنچه که به واسطه فیء به دست می‌آید، برای پیامبر (ص) است و آن اموال را برای ایشان قرار داده است؛ همان گونه که خمس غنائم را برای ایشان تعیین کرده است و این مسئله در کشف و غیر آن بیان شده است که ایشان این قول را به صورت ضعیف آورده‌اند و می‌گویند در آن نظر است (محقق اردبیلی، ۱۴۲۱ق: ۲/۹۲ و ۹۳).

فاضل مقداد نیز گفته است:

بهتر آن است که آیه «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى...» بیان برای آیه قبلی نیست؛ بلکه اشاره به آن است که خمس به شش سهم تقسیم می‌شود و کسانی که با رسول (ص) در آیه ذکر شده‌اند، مستحق خمس می‌باشند (جمال‌الدین مقداد، ۱۳۷۳ش: ۱/۲۵۶).

از مجموع این دو آیه برمی‌آید که

این اموال همانند غنایم جنگ‌های مسلحانه نیست که تنها یک‌پنجم آن در اختیار پیامبر (ص) و سایر نیازمندان قرار گیرد و چهارپنجم از آن، برای جنگجویان باشد و نیز اگر در آیه قبل گفته شد که تمام آن متعلق به رسول خداست، مفهومش این نیست که تمام آن را در مصارف شخصی مصرف می‌کند؛ بلکه چون رئیس حکومت اسلامی و مخصوصاً مدافع و حافظ حقوق نیازمندان است، قسمت عمده را درمورد آن‌ها صرف می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۲۳/۵۰۴).

۱-۵-۳. شأن نزول آیه‌ها

درباره شأن نزول این آیات، نظریاتی مختلف روایت‌هایی متعدد بیان شده که در اینجا، برخی از آن‌ها را بیان می‌کنیم.

الف) ابن عباس، از مفسران بزرگ قرآن گفته است:

پس از پیمان شکنی و خیانت یهود (بنی‌نضیر و ازپی آن‌ها بنی‌قریظه) و بیرون‌رانده شدن آن‌ها به کفر این خیانت و تجاوز، مزرعه‌ها و سراها و روستاهای آنان در اطراف مدینه که به فدک، عرینه و ینبع مشهور بودند، بر جای ماند. گروهی از مسلمانان به حضور پیامبر (ص) شرف‌یاب شدند و از سرنوشت آن زمین‌ها و اموال پرسیدند که در همین هنگام، این آیات بر قلب مصفای آن حضرت فرود آمد؛ بدین وسیله، خدای فرزانه آن‌ها را به پیام‌آورش به عنوان پیشوا و تدبیرگر بزرگ امور جامعه واگذار کرد تا براساس عدل و حکمت هزینه نماید (طبرسی، بی‌تا: ۵/۲۶۰).

ب) گروهی دیگر از مفسران، محدثان و مورخان گفته‌اند:

نخستین آیه مورد بحث، در اموال و زمین های بنی نضیر و روشن ساختن وضعیت آن ها فرود آمد و روشنگری فرمود که: «و آنچه را خدا از ثروت های آنان، به پیامبرش بازگردانید، شما برای به دست آوردن آن، نه اسی تاختید و پیکاری کردید و نه شتری...»؛ اما دومین آیه مورد بحث، درباره ثروت و امکاناتی روشنگری می کند که بدون جهاد و پیکار مسلحانه، به دست مسلمانان بیفتد و در مورد آن ها می فرماید: «آنچه را خدا به عنوان غنیمت، از مردم این آبادی ها به پیامبرش بازگردانید، از آن پیامبر و از آن نزدیکان او و یتیمان و ینوایان و در راه ماندگان است تا این ثروت ها میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد و در انحصار آنان نباشد...».

ج) برخی نیز معتقدند «هر دو آیه، بیانگر یک مطلب است؛ با این بیان، در آیه نخست، به صورت سربسته سخن گفته شده و از پی آن، آیه دوم روشنگری می کند» (طبرسی، بی تا: ۵ / ۲۶۰).

۲-۵-۳. مصارف فیء

در دومین آیه مورد بحث در این بخش، چگونگی هزینه کردن آن ثروت ها (فیء) بررسی شده است. در اینجا، به طور خلاصه، این موارد را از دیدگاه فریقین بیان می کنیم:

الف) سهم خداوند متعال: همان گونه که درباره آیه ۴۱ سوره انفال گفتیم، علمای شیعه معتقدند سهم خداوند متعال، بخشی مستقل است که در اختیار رسول اکرم (ص) قرار می گیرد تا آن را در هر راهی که مصلحت بداند، صرف کند؛ در مقابل، علمای اهل تسنن بر این باورند که هدف از ذکر نام خدا در آیه، تبرک جستن از آن است؛ و گرنه بدیهی است که خداوند متعال مالک همه چیز است^۱.

ب) سهم پیامبر (ص): «سهم رسول خدا (ص) در مصارف شخصی ایشان مصرف می شود» (طباطبایی، بی تا: ۱۹ / ۲۰۳) «تا برای نفقه خود و خانواده شان از آن استفاده کنند و باقی آن را در جهت مصالح جامعه و تهیه وسایل جهاد و... صرف نمایند» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ ش: ۱۹ / ۱۱۱؛ قرطبی، ۱۴۱۳ ق: ۱۸ / ۹؛ فخر رازی، بی تا: ۱۵ / ۲۸۴).

۱. نگاه کنید به صفحات دهم و یازدهم همین مقاله.

درباره این مسئله که سهم پیامبر (ص) پس از وفات ایشان چه خواهد شد نیز اختلاف‌هایی در تفسیرهای فریقین دیده می‌شود که در این مقاله، به طور مفصل، ذیل آیه ۴۱ سوره انفال، آن‌ها را توضیح داده‌ایم.^۱

ج) سهم ذی‌القربی: بی‌تردید، منظور از «ذی‌القربی» در این آیه نیز خویشاوندان پیامبر (ص) است؛ زیرا «ایشان از گرفتن زکات که جزء اموال عمومی مسلمین است، محروم‌اند» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۲۳/۵۱۴ و ۵۱۵). محمد بن عباس از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، همگی از منصور بن حازم، از زید بن علی (ع) روایت کرده‌اند که گفت: «از او پرسیدم: "فدایت شوم! مقصود از کلام خداوند - عزوجل - "أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى" چیست؟" فرمود: "به خدا سوگند، ذی‌القربی فقط خویشاوندی ماست"» (بحرانی، ۱۴۲۸ق: ۷/۴۹۵، ح ۴). وجه افتراق، اینجاست که امامیه مستحقان خمس و فیه را بنی‌هاشم می‌دانند و علمای اهل تسنن معتقدند ذی‌القربی بنی‌هاشم و بنی‌مطلب هستند (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۱۹/۱۱۵؛ فخر رازی، بی‌تا: ۱۵/۲۸۵).

همچنین درباره این مسئله که آیا در ذوی‌القربی، نیاز و فقر شرط است یا نه، میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد. در روض‌العبان آمده است:

توانگر و فقیر در این باب، یکسان‌اند و این، مذهب شافعی و امامیه است و دلیل آن را چنین ذکر می‌کند که قرابت در این آیه، بدون تخصیص آمده است و آن کسانی که می‌گویند توانگران از تحت این حکم خارج می‌شوند، با قرآن مخالفت کرده‌اند و بعضی گفته‌اند فقیربودن در آنان شرط است و به محتاجان آن‌ها باید داد و این، مذهب ابوحنیفه است (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۱۹/۱۱۱ و ۱۱۵).

در مجمع‌البیان آمده است که از ظاهر روایت امام باقر (ع) که می‌فرماید: «لنا سهم رسول‌الله و سهم ذی‌القربی و نحن شركاء الناس فيما بقى» برمی‌آید که توانگر و ناتوان، و ثروتمند و تهی‌دست بنی‌هاشم، در دریافت آن بهره‌ها، با هم یکسان‌اند و سه سهم اول را هم می‌توان به ثروتمند آنان داد و هم به فقیرشان. این دیدگاه از شافعی روایت شده است (طبرسی، بی‌تا: ۵/۲۶۱)؛ البته «با قرآینی که

۱. نگاه کنید به صفحه یازدهم همین مقاله.

در پایان این آیه و آیه بعد است، شرط بودن فقر، صحیح تر به نظر می‌رسد» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۵۱۵/۲۳).

(د) سهم یتیمان، مساکین و ابن السبیل: درباره این مسئله که این سه گروه، تنها باید از بنی‌هاشم باشند یا عموم یتیمان، مستمندان و ابن السبیل، بین مفسران، اختلاف نظر وجود دارد. «همه مفسران و فقیهان اهل سنت بر این باورند که منظور، یتیمان همه مردم و نیز همه بینوایان و درراه‌ماندگان هستند» (طبرسی، بی تا: ۵/ ۲۶۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۶۹ش: ۵۱۵/۲۳)؛ اما در این زمینه، میان علمای امامیه، اختلاف نظر وجود دارد؛ بدین شرح که برخی مراد از این گروه را تنها بنی‌هاشم دانسته و برخی آن را تعمیم داده‌اند؛ در حالی که روایت‌های وارد شده از طریق اهل بیت (ع) در این زمینه، مختلف است. گروه اول از امامیه چنین استدلال کرده‌اند که: «منهال از امام سجاد (ع) آورده است که در پاسخ او از تفسیر آیه مورد بحث فرمود: “منظور از نزدیکان و نیازمندان و درراه‌ماندگان، عبارت‌اند از: نزدیکان و محرومان و درراه‌ماندگان ما خاندان پیامبر”». گروه دوم به آن دسته از روایت‌هایی استناد کرده‌اند که در آن‌ها، مسئله تعمیم داده شده است؛ مانند روایتی از امام باقر (ع) بدین شرح:

بهره پیامبر خدا (ص) و نزدیکان و خاندان او از آن ماست؛ آن‌گاه ما در باقی‌مانده این سهم‌ها و بهره‌ها که عبارت از بهره یتیمان و بهره درراه‌ماندگان باشد، با دیگر مردم شرکت داریم و سهم هستیم.

بدین صورت، آن حضرت روشنگری کرده است که این حکم عمومیت دارد و این سه سهم، ویژه یتیمان، بینوایان و درراه‌ماندگان بنی‌هاشم نیست (طبرسی، بی تا: ۵/ ۲۶۱).

۳-۵-۳. ارتباط این دو آیه با آیه خمس

گروهی از علمای اهل سنت معتقدند این آیات توسط آیه خمس نسخ شده است و می‌گویند: در آغاز اسلام، غنیمت برای این افراد بود؛ سپس با آنچه در آیه غنیمت در سوره انفال آمد، این حکم نسخ شد، خمس آن برای این افراد در نظر گرفته شد و چهارپنجم باقی‌مانده، به مقاتله اختصاص یافت (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۱۹/ ۱۱۲). جصاص گفته است:

ظاهر آیه اقتضا می کند که چیزی از این اموال، برای غانمین نمی باشد و فقط به افراد ذکر شده تعلق می گیرد. قتاده می گوید: «غنایم در صدر اسلام، برای این اصناف بوده؛ سپس با آیه “وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ...” نسخ شده است» (جصاص، بی تا: ۵۷۵).

ابن عربی و مالک نیز بر این اعتقادند و قرطبی هم این قول را قوی تر دانسته است. از نظر قرطبی، این قول که سوره حشر بعد از سوره انفال نازل شده، ضعیف است؛ زیرا محال است متقدم، متأخر را نسخ کند (قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۱۸ / ۱۱). این گروه به آن دسته از روایت هایی استناد کرده اند که این آیه را منسوخ می داند (طبری، ۱۴۲۰ق: ۱۴ / ۴۸ و ۴۹).

شافعی معتقد است

معنای این دو آیه، واحد است؛ یعنی آنچه از اموال کفار، بدون جنگ به دست می آید، بر پنج سهم تقسیم می شود که چهار سهم آن، از آن پیامبر (ص) است و خمس باقی مانده نیز بر پنج سهم تقسیم می شود که یک سهم از آن نیز همچنین برای پیامبر (ص)، سهمی برای ذوی القربی (و آنان بنی هاشم و بنی مطلب هستند؛ زیرا آن ها از صدقه منع شده اند؛ پس برای آن ها، حقی در فیء قرار داده شده است)، سهمی برای یتیمان و مساکین و ابن السبیل قرار داده شده است.

از آن سوی، امامیه معتقدند مال فیء با مال غنیمت متفاوت است؛ زیرا غنیمت، عبارت از اموالی منقول است که از راه جنگ با کافران به دست می آید، از آن همه مسلمانان است و امام آن را در مصالح مسلمانان صرف می کند؛ در مقابل، فیء، عبارت از آن دسته از اموال کافران است که بدون قتال نصیب مسلمانان شود یا زمینی که اهلش آن را رها کنند. فیء تنها برای پیامبر (ص) و کسانی است که خداوند متعال در آیه از آن ها نام برده است (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۸ش: ۱۹ / ۱۱۲).

۴. نتیجه گیری

بیشتر اختلاف شیعه و سنی در تفسیر آیات خمس، بر سر اصل خمس و موارد تعلق و مصارف آن است؛ البته این اختلاف، ناشی از اختلاف در درک عموم الفاظ، شرایط تخصیص و تمثیل و تحدید و نیز ترجیح برخی مقاصد احتمالاً سیاسی بر مفاد نص است.

درك عمیق فلسفه اقتصادی و سیاسی احکام و التزام به روش درست و یکسان در بررسی آیات قرآن، به سهم خود می‌تواند به حل این اختلاف کمک کند.

منابع

- قرآن کریم.

- ابن بابویه قمی، محمد بن علی بن حسین (۱۳۷۸ش). **عیون اخبار الرضا**. جلد اول. چاپ اول. قم: الشریف الرضی.

- ابن عربی، ابوبکر محمد بن عبدالله معافری اشیلی مالکی (۱۴۲۱ق). **احکام القرآن**. تحقیق علی محمد بجاوی. جلد دوم. چاپ اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۲۹ق). **معجم مقاییس اللغة**. اعتنی به محمد عوض مرعب و آنسه فاطمه محمد اصلان. طبعه جدید مصححه و ملونه. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- ابن کثیر (۱۴۲۸ق). **تفسیر القرآن العظیم**. طبعه جدید منقحه مصححه و مضبوطه باشراف محمد بنیس. جلد دوم و سوم. بیروت: دارالفکر.

- ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم (۱۳۸۸ق). **لسان العرب**. جلد دوازدهم. بیروت: دار صار و دار بیروت.

- ابوالفتح رازی، حسین بن علی بن محمد بن احمد بن خزاعی نیشابوری (۱۳۷۸ش). **روح الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**. به کوشش دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمدمهدی ناصح. جلد های نهم، دوازدهم و نوزدهم. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس رضوی.

- بحرانی، سید هاشم (۱۴۲۸ق). **البرهان فی تفسیر القرآن**. حقه و علق علیه لجنه من العلماء و المحققین الاخصائین. جلد سوم و چهارم. چاپ اول. قم: مؤسسه دارالمجتبی للمطبوعات.

- بیضاوی، ناصرالدین ابی سعید عبدالله ابی عمر بن محمد شیرازی (۱۴۲۹ق). **تفسیر البیضاوی المسمی بانوار التنزیل و اسرار التأویل**. حاشیه ابی الفضل قرشی صدیقی الخطیب المشهور بالکازرونی. حقه و بین الاحادیث الموضوعه و الضعیفه و الاسرائیلیات فیه: عبدالقادر عرفان العشاء حسونی. جلد سوم. بیروت: دارالفکر.

- جزیری، عبدالرحمان بن محمد بن عوض (۱۳۶۰ق). **الفقه علی المذاهب الاربعه**. جلد اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- جصاص، ابوبکر احمد بن علی رازی (بی تا). **احکام القرآن**. ضبط نصّه و خرّج آیاته عبدالسلام محمدعلی شاهین. جلد سوم. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- جمال الدین مقداد بن عبدالله سیوری (۱۳۷۳ش). **کنز العرفان فی فقه القرآن**. علّق علیه محمدباقر شریف زاده. اشرف علی تصحیح و اخراج احادیثه محمدباقر بهبودی. جلد اول. چاپ پنجم. تهران: مرتضوی.
- دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی (۱۳۸۶ش). **خمس، چالش ها و راه کارها**. چاپ اول. قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- راغب اصفهانی (۱۴۲۹ق). **مفردات الفاظ القرآن**. تحقیق صفوان عدنان داوودی. چاپ ششم. قم: ذوی القربی.
- زمخشری، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر بن محمد (۲۰۰۶م). **الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التأویل**. رتبه و ضبطه و صحّحه محمد عبدالسلام شاهین. جلد دوم. چاپ چهارم. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- سائیس، محمدعلی (۱۴۱۷ق). **آیات الاحکام**. بیروت: دارالقادری.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان (۱۴۰۴ق). **الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بهامشه کتاب تنویر المقباس فی تفسیر ابن عباس**. جلد سوم. قم: منشورات مکتبه آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- شافعی، ابی عبدالله محمد بن ادريس (۱۴۱۲ق). **احکام القرآن**. جمعه ابوبکر احمد بن حسین بن علی بن عبدالله بن موسی بهیقی نیشابوری. کتب هوامشه عبدالغنی عبدالخالق. جلد اول. بیروت: بی نا.
- صابونی، محمدعلی (۱۴۲۰ق). **تفسیر آیات الاحکام من القرآن**. جلد اول. چاپ اول. بیروت: دار القرآن الکریم.
- ----- (۱۴۲۵ق). **صفوه التفاسیر**. جلد اول. چاپ اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سید محمدحسین (بی تا). **المیزان فی تفسیر القرآن**. جلد نهم و دوازدهم و نوزدهم. قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه.
- طبرسی، ابوالفضل بن حسن (بی تا). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**. صحّحه و علّق علیه سید هاشم رسولی محلاتی. جلد دوم و سوم و پنجم. تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۲۰ق). **جامع البیان عن تأویل آی القرآن**. قدّم له خلیل المیس. ضبط، توثیق و تخریج صدقی جمیل العطار. جلد چهاردهم. بیروت: دارالفکر.

- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۷۶ش). **تهذیب الاحکام فی شرح المقننه**. صححه و علق عليه على اكبر غفاری. جلد چهارم. چاپ اول. تهران: مكتبة الصدوق.
- (۱۴۳۱ق). **التبيان في تفسير القرآن**. تحقيق و تصحيح احمد حبيب قصير عاملي. جلد پنجم و ششم. چاپ اول. بيروت: الاميره للطباعة و النشر و التوزيع.
- عیاشی، ابونصر محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی (۱۴۳۱ق). **تفسير العیاشی**. تصحيح و تعليق سيد هاشم رسولی محلاتی. جلد دوم. چاپ دوم. بيروت: منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- فخر رازی (بی تا). **التفسير الكبير**. جلد پانزدهم. چاپ سوم. بيروت: دار احیاء التراث العربی.
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی المدعو بالمحسن (۱۳۶۲ش). **کتاب الصافی فی تفسير القرآن**. علقت عليه ميرزا حسن حسینی لواسانی. جلد اول. چاپ ششم. تهران: منشورات المكتبة الاسلاميه.
- قرشی، سيد على اكبر (۱۳۸۷ش). **قاموس قرآن**. جلد پنجم. چاپ شانزدهم. تهران: دار الكتب الاسلاميه.
- قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری (۱۴۱۳ق). **الجامع لاحکام القرآن**. جلد هشتم. بيروت: دار الكتب العلميه.
- قمی، علی بن ابراهيم (۱۳۸۷ق). **تفسير القمی**. صححه و علق عليه و قدّم له سيد طيب موسوی جزایری. جلد دوم. نجف: منشورات مكتبة المهدی.
- کاظمی، جواد (۱۳۶۵ش). **مسالك الافهام الى آيات الاحکام**. علق عليه و اخرج احاديثه محمدباقر شريف زاده. صححه و حققه محمدباقر بهبودی. جلد دوم. چاپ دوم. تهران: مرتضوی.
- کلینی، ابوجعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق (۱۳۸۸ش). **الاصول من الكافي**. صححه و علق عليه على اكبر غفاری. نهض بمشروعه مرتضی آخوندی. جلد اول. چاپ سوم. تهران: دار الكتب الاسلاميه.
- محقق اردبیلی (۱۳۷۸ش). **زبدة البیان فی براهین احکام القرآن**. تحقيق رضا استادی و على اكبر زمانی نژاد. چاپ دوم. قم: مؤمنین.
- محمد رشید رضا (۱۳۴۹ق). **تفسير القرآن الحكيم الشهير بتفسير المنار**. جلد دهم. چاپ دوم. بيروت: دارالفکر.
- مغنیه، محمد جواد (۱۳۸۵ق). **الفقه على المذاهب الخمسه**. چاپ پنجم. تهران: مؤسسه الصادق للطباعة و النشر.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۹ش). **تفسير نمونه**. باهمکاری جمعی از نویسندگان. جلد ۷، ۱۲ و ۲۳. چاپ دوازدهم. تهران: دار الكتب الاسلاميه.